

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما خلق الانسان وأسرفه من علم القرآن والصلوة والسلام على

محمد بنی الانس و الجان و علی آله و صحبه و علی النبی الثانی بعد از حمد و صلوة برای

سواب پیرای ثانیان این فن شریف محقق و محتجب مبارک درین آواں

غرضی لواحد اعنی محقق شهر رجب الربیع نخستین ۱۲۸۹ هجری

از ترتیب این مجموعه فایده کدم استخار و طالعش میبود مبارک کند فقط

مجلسه فرموده جانب بیا بخت و قید بقول باریگاه احد سید آل احمد صاحب

دام نوره فقط راقم الحروف سید عبد الحلیل یار و رفیق غنی الدعیه فقط

کتابه یافت سید عبد الحلیل



فہرست مجموعہ ہذا

کتاب التیسیر

فلمی

عربی

کتاب النشر

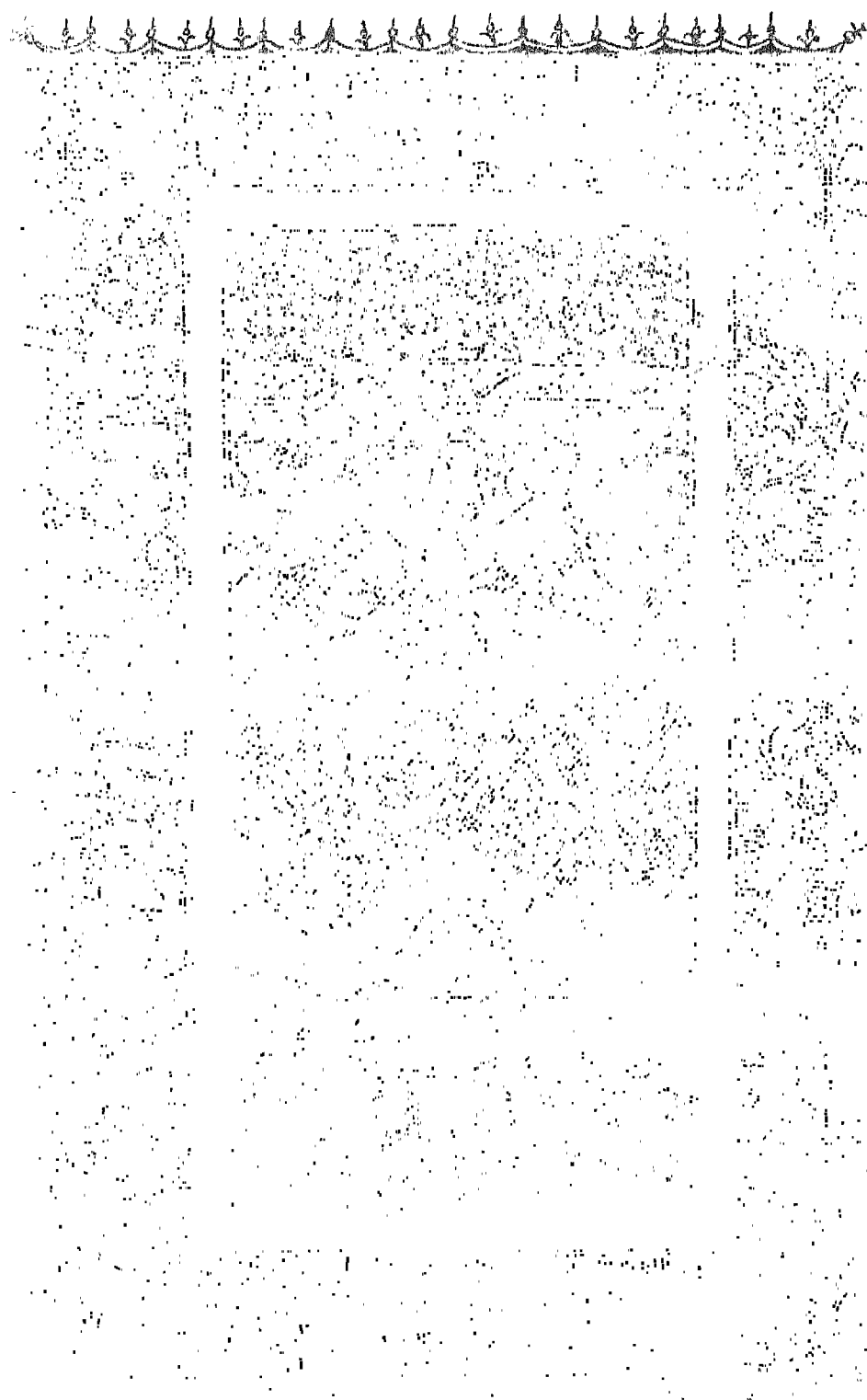
فلمی

عربی

کتاب النشر

فلمی

عربی



۹۹
 بود و نه نام و ادوات و مفتاح و تشریح و مصادیق قرآن از تجرید و تشبیه ندرج کرده
 شد تا هر که این کتاب بخواند از زبان عربی مستغنی گردد و از معانی قرآن هیچ
 بروی پوشیده نگردد و بتوفیق احد عز و جل حاصل کند اگر در خواندن این کتاب
 در ایامی حمت و اعتبار و برگزینای نعمت دنیا و دیر بروی کشاده نگردد و چنگ او در آن
 این ضعیف بود که در حدیث صحیح آمده است که از اول دنیا قلینجر و من اراد الاخرة
 قلینجر و من اراد الدنيا فلینکلم یعنی هر که دنیا را بخواند پس شکار است و هر که آخرت را
 بخواند پس پادشاهی کند و هر که مرد و را خطبه علم خواند و غیر در حدیث آمده است
 من اراد الاخرة فلینکلم قلینجر و من اراد الدنيا فلینکلم و نام این کتاب مستعمل
 المعانی کرده شد انما این ضعیف اینست که چون این کتاب بدست کسی
 آید بپاخته بدو نماید و بدعای ایمان پزداند و تا که خدا را تعالی این کتاب را بدارد
 بخشند + اعوذ بالله من الشیطان الرجیم + القود و العباد و پناه گرفتن
 از شیطان با بجزی
 من از شیطان رجیم
 اللهم نام الاسماء و الاسامی جامع الرحمن بر این الهم یا خیر یا خیر
 دعوی الفاتحه + الحمد پس ستایشی را الله و اله

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما فيها من الخير والشر
والجنة والنار وما فيها من كل شيء مما يشاء

عبارت از کوه است. سورة القدرش به الانوار هم آمدن
و ساخته شدن قریش نام قبیلست در عرب الرخلة یار گرفتن بقصد سفر الشتاء
بستان الصیف تابستان فلیعید و ابس گویند نزد این البیت
خانه اطعم خورش داد و آنچه کسکلی آمدن این گروانید ایمان بگردیدن بین
گروانیدن اخوف ترسید به سورة الفیل الم تر ایانیدی که کفایت
بگونه فیل کرد الصاحب یار و خداوند الاصحاب جماعت الفیل
بیت الم یفیل ایانکر و آنجمل بگردن و آفریدن الکیف بدنگالین التفضیل
گمراه و ناپییر گروانیدن و ایشل بهر ستاد و الاسال بفرستادن ایشل
یفسل ایشل لا یشل الطیر بیده الایاکل مفاد ایشل ایانیمهم
تیر انداخت بر ایشان الری تیر انداخت و تیر فرستادن ایشل
اتجسک السحیل شست بخت و جوشیده العصف برگ کشت تر الماکول
خورده شده الاکل خوردن به سورة الفجر کل بر وجه الفجر
و کیشش الکثرة بدگویی و پادوی و کثرت بار بار شد و او را التعداد یا
شماران بجهت تیر بار و ایشل بجهت شستن و ایشل بجهت باران کرد
و او را کثرت بجهت تیر بار و ایشل بجهت شستن و ایشل بجهت باران کرد

یومئذ آن روز النعیم نعمتها مسفرة القارعة به القارعة
 نام قیامت و نیز گویند القارعة کوفتن الفرائش پروانه های چراغ القارعة
 یکی المبعوث پراکنده شده البت پراگندن انجیل کوه انجبال حیات
 العرش بشم رنگین المبعوث بشم زده القش بشم زدن آقا ابدا ای بخت
 راست من هر که ثقلت گران شد الثقل گران شدن المیزان ترانده
 المیزان جماعت العیشت زنگانی خوش الرضا پسزدین الرضا
 پسندیده ثقت سبک شد الخفة سبک شدن الام مادر و جایگاه وصل
 چینی الامات جماعت الکاویة نام دوزخ ماسیه چیست آن خامه گرم
 سوزنده آنجی گرم سوزان شدن مسفرة القارعة به القارعة
 سوگندست با سپیان دوزخ العادیة یکی الصبح دم زدن اسپید و دیدن
 صبح یصبح یصبح فالکورات پس سوگندست باتش که جبار است
 الایز و آتش همانین القارعة آتش زدن قبح یقبح اقبس لا تقبح فالکیر
 غارت کندگان الإغارة غارت کردن الصبح و الصبح سپید و دم
 قارعة پس بر آینه الامارة بر انگشتن عسور انیدان زمین انقذ و
 قوت سلطان پس عسور انیدان زمین انقذ و

الزلازل

انچه پدید گوارده حاضر آتشها و جماعت انچه دوستی انچه نیکو بسیار از زمین
 سخت آتشها و جماعت انچه از گور برانگیخته شده آتشها و انچه از گور برانگیخته شده
 کردن انچه گور با انچه بر می خیزد پدید آورده شد انچه پدید آوردن انچه
 انچه به پیرا + سوختن الزلازل + الزلازل + الزلازل + الزلازل + الزلازل
 زمین الارضین و الاراضی جماعت انچه بیرون آوردن انچه از زمین الارض
 بیرون آوردن الانفعال گنجا و مژگان تیز باشند ما لها چه بود او را
 انچه بیرون آوردن انچه بیرون آوردن انچه بیرون آوردن انچه بیرون آوردن
 و بیرون آوردن انچه بیرون آوردن انچه بیرون آوردن انچه بیرون آوردن
 با زمین انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید
 نمودن الاعمال کردارها انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید
 خود و انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید
 الان انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید
 انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید
 انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید
 انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید
 انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید انچه پدید آید

خواندن الصلوات کراستها الضعیفة کی مظهر پاکیزه شده التعلیل پاکیزه کردن
القیمته و القیمه راست تفریق پرانده شد التفریق پرانده شدن او تو
داده شدند الاثیر و ادان افر و افروده شدند الاثر فرودون مخلصین
یکرویان الاخلاص یکروی شدن الخفیف مسلمان راست وثابت بروی حق
اختلاف و جماعت الزکوة آنچه واجب شود و ادان آن برخاسته به هم نام و وز
خاله پیر جاودان اخلو و جاودان شدن التبریه آفریدگان احسن
پاداش عتد نزدیک الخفیه بهشت اجتناب جماعت عدن نام بهشت
نخبر می بیورد انجری برقت خبری انجری انجری لا تخبر تحت زیر المهرجونی الاثار
جماعت الا بد همیشه بخشی بر سید مسکنه القاسم انا
انزلناه فرود می ستاویم او را الانزال فرود می ستادون لیل القدر
شب بهشت و هفتم و اصح شب بهشت و چهارم ماه رمضان المبارک الا انش
الشهر ماه الشهور جماعت غزل فرود آید الغزل فرود آمدن و وصل غزل بود
است الملائکه فرشته گان التروح جان و جوی بل و نیز فرشته است که نماز و
قیامت یکصد هستند و نیز فرشته گان در دوم صفت هستند الملائک
فرمان انکلام در و ده ملائکه الملائک جای بر آمدن آفتاب و ماه و

آنچه پییده دم به مدد صفت الحاق به اقرار بخوان آفرانه و القرائ
 خواندن الحلق خون بسته الاکرم که ای تر علم بیا موقت التعلیم بیا موقت
 التعلیم خامه تراشیده و قیل قرعه الاقلام جماعت که طغی بر آینه بفرمانی کند الطغیان
 بفرمانی کردن استغنی بی نیاز شد الاستغنا بی نیاز شدن اگر چه از الرجوع
 بازگشتن شقی باز دارد التفت باز داشتن التعمید بنده التعمیدی راه راست
 التفتوی پر سبزه گاری و توفی روی گردانید کشفها بر آینه فرگشیم التفت
 فراگشتن سفع استغ لا تشفع التاصیة موی پیشانی کا و تبه دروغ
 و این دانند و انما طمعه گناهکار قلبیدع پس گو که بخواند الذخيرة خواندن
 دعایه غواوغ لا تدع التادی ای بفرمودند کننده الرأیة دوزخ با نال الاطاع
 فرمان برداری کردن اطاع طمیع اطع لا تطع الشجوة و الشجوة سرزمین
 نهادن سجد سجد لا تسجد اقتراب نزدیک شو الاقتراب نزدیک شدن
 اقتراب لا تقرب بدست مبراة البیون و الاقتراب
 اخیار و الریشون نام درخت است و بهشته و طور و ریشون نام کوهی است که
 خدا ای تعالی با همه موسی علیه السلام بر زمین گفت و بعضی گفته اند که هر دو نام
 مسجد است بشام و بعضی گفته اند طبر نام کوه است و سمنین نام درختی است

البکدراکین شهر که احسن نیکوتر القوم راست کردن روزه نامه باز
 گردانیدیم ما و را اگر باز گردانیدن الاستغل فروز سافلیین فرودمان البکر
 مزد و المنون منت نماده و بریده بعد بنفوذ کتیس نیت احکم میانی الا حکم
 و اگر ترید سوورت الا نشر اح به الم نشرح ایا کشاده کردیم ما آتش
 پدید کردن و وضعنا بنادیم ما عتک از تو الوزر گناه انقض کران کرد
 الانقض کران کردن الظلم نشت و رفعا بروشتیم ما الرفع برداشتن
 الکر و الا کر می یا و کردن و مند العشر و شواری الیستر آسانی فرشت
 فارغ شدی تو فانصب پس خیمه شو انصب رنجب شدن فارغ شد پس رنجب شد
 الرغب رغبت نمودن ما سوورت القوم و الصبح سوگند است پاست
 سحر و القوم و یح پدید و کردن و رفع پدید و کردی و شنت الاخر و البکر
 الاولی این جهان کم تجز نیافت آونی جای داد العالم در پیش
 بی نیاز کرد الاغنا و بی نیاز کردن لا شکر غلبه کن القه غلبه کردن لا شکر
 با یک بر وزن انکر با یک وزن القوم آسان پس سوورت القوم
 پیشنی تاریک شود انکار و روزی رنجب شد الخلیج رنجب شدن
 الکر و الا کر ما و سوورت القوم و شنت الاخر و البکر

پر پیریدن صدق راست گو داشت التصدیق راست گو داشتن احسنی
 نیکوتر و بهشت فسیحتر پس نه و آسان کنیم التیسیر آسان کردن
 بخل زفتی کرد البخل زفتی کردن العسری کار دشوار و دوزخ شردی
 در بلاک افتاد اندر تترسانیدم من ^{بالعجم خیار} التکرطنی زبانه زدن آتش آشتی
 بدخت تر آشتی بدخت محبت دور کرده شود التجنب دور کردن
 الاثقی پر پیاز گار تر پیوگی پارسا شود التزکی پارسا شدن تخیری جزا
 داده شود الجزا پاداش دادن الاثخا و جستن الكوفة ذات چیری روی
 الاعلیٰ بزر بر همه چیز ^{سورۃ الشمس} آفتاب
 القمر با شتاب تلهها از پس رفت التلو از پس رفتن جلبها روشن کردن التلیه
 روشن کردن البکاء نهادن و در آوردن بجای نهادن و در آوردن و طلم
 گستره ^{الطمر} گستره و النفس ذات مردم التسویه راست کردن سویی
 راست کرد الالهام در دل افکندن التهم در دل افکندن التجره نافرمانی کردن
 الافلاج جستن افلاج نیست التکریم پاکیزه کردن التیبه تا امید
 التسریه پنهان کردن التوقید است الطغوی بفرمانی انبعث
 برخاست الا نهضت برخاستن وقفه مدکاری کردن التاقت شتاب

فی الصفت ناما کلس
 فی الصفت ناما کلس
 فی الصفت ناما کلس
 فی الصفت ناما کلس

از پیشگی نظر نگریستن الابل شتر نصبت بیای کرده شد انصت
 بیای کردن ساحت گسره شد السطح گسرون فکر میندوه گسرت
 نیستی نومرد المصیطر نگار بیان الالکبر و الکبر بی بزرگ تر الایاب و الیستر
 الحساب شهادت منقره الا علی قدرا اندازه کرد التقدير
 اندازه کردن فندی راه نمود اخراج بعضی انبت است یعنی رویانید علی
 چراغوار الفتاورد و آورد اخوی سیاه است خمر نکات زود باشد توانایی
 ترا لا تنسی فراموش کنی التبیان فراوش کردن کاشف است
 حای عرض الالهیه توسل انچه آورد بر و شتی یعنی بیایان الالهی
 سو کردن الموت بودن و التبیان زود و شتی انچه آورد بر و شتی یعنی بیایان الالهی
 اینجنان الاولی پیشینها ابراهیم و موسی نام و پیغمبران صلی الله علیه و آله
 منقره الطاروق الطاروق شب آینه الطاروق شب آینه
 التبیان شهادت الالهیه الفتاورد و شتی انچه آورد بر و شتی یعنی بیایان الالهی
 شهادت الالهیه الفتاورد و شتی انچه آورد بر و شتی یعنی بیایان الالهی
 الالهیه الفتاورد و شتی انچه آورد بر و شتی یعنی بیایان الالهی

این پیشینها ابراهیم و موسی نام و پیغمبران صلی الله علیه و آله
 الفتاورد و شتی انچه آورد بر و شتی یعنی بیایان الالهی

میان

کرده شود اکثر رازها القوه نیرو القوی جماعت الصانع بندگان
 الفضل چه کردن انزل سخن پیوده بزح کردن مهمل و اهل
 ایمان ده انکس و الايمان همان اوان رؤیدا اندک و نرم و آهسته به دور
 البروج به البروج کوشکها الموعود و عده کرده شده الموعود و عده
 کردن انکس به حاضر و گواه راست الشاه و جماعت الفضل
 کردن و کشتن الاخذ و معاک الاخذ و بدعا که جماعت الموعود و عده
 قعود نشینندگان و القوی با پسندی نکردند انکس به پسندی کردن
 القوی به پست و از بند احمید پیوسته انکس به پستی انکس به جماعت
 قعود و بیا ز موده اند القوه بیا ز مودن الموعودات زمان گرفته اند
 یکی کم می توان باز گشتند التوبه باز گشتن الحرق مودن القود رستن
 الموعود که مودن الایمان آغاز کردن و پیدا کردن الایمان و باز
 گردانیدن القود پیوسته گناه القود و دست اندازندگان و مودن
 و عده اند انکس به تخت بزرگ و خانه مجید بزرگوار الایمان
 خواستن انکس به انکس به انکس به انکس به انکس به انکس به
 انکس به الایمان جماعت مودن انکس به انکس به انکس به انکس به

[illegible]

المقدس پاکیزه کرده شده تقدیس پاکیزه کردن طوی نام وادی است محلی
 بیفرمانی کرد او برپیشند الاخذ بگرفتن النکال عقوبت بجهنم الغیر غیر
 دل نگرستن کشمک آسمان خانه الاغطاش تار یک کردن الدخول بگستردن
 الارساء استوار کردن الطامنه بانگ بلند و نیز نام قیامت است التنبیه
 بیرون آوردن المقام جای ستادون الهوی کام دل الماوی جای بودن
 الکساعة زمان و نیز نام قیامت است ایاان کنی مرسلها رسیدن و تمام
 آن و دشتن از کار و رفتن رسیدن و تمام شدن کائن چنانستی که لم یلبثوا
 و رنگ کرد و دشتن و تمام کردن العشیة نگاه نماز حقن العشا باجماعت
 سورۃ النبأ عجم از حد و اصل من با بوده است فون و نیم بزم شد
 و الف را از ما صد کرد و ان الشاؤل از یکدیگر رسیدن النبا اکاهی
 مختلفه بون خلوت کند کائن الاختلاف خلعت کردن الیما و گور را آینه
 یکی از و احاطت الیوم یکی التوهم خواب و خفتن شب با آسایش الیاس
 پسند من المعاش علی نبیستن و غیره استعاده و شیدا و اخفا التوهم
 چون الکتاب تابان یعنی کتاب التفسیر است ایلامی بارزده التوهم
 به شصت و هفت و نه از کتب التوهم و غیره از توهم و ریب آگاهان و آگاهان

آگاهان ملکین جای استوار الی معنی حتی است کفایتا جای باز آمدن الانبیاء
 زندگان آنحضرت کی الاموات مردگان ملکیت کی الراسیات والبروات
 کوههای استوار الراسیه کی الشامخات کوههای بلند الانسقا و آب و ان
 الفرات آب خوش الانطلاق روان شدن الظل سایه الشب و شبها
 الشغبه کی الظلیل پوشیده الشربشهای آتش القصر کوشک الجمل شتر
 الصفر زرد شدن گاه الاعتراف عند من النطق و المنطق سخن گفتن البرشته آرزو
 کردن الهی گوارا الاحسان کوفی کردن التمتع بر خورداری گرفتن الرکوع
 پشت را خم کردن + سورة الدهر + التحین منکام الدهر و زنگار
 المسح و میخس و المشیج اسمی است از آینه اشاع جانه الشکر سپاسداری کردن القفا
 ناسپاسی کردن الاعضا و ساخته گردانیدن اکسار سازه بجزیر التذلل
 جماعت الکافور معروف و نام چشمه در بهشت الايقار و التوفیه تمام کردن
 التذریعان کردن الاستیطاق نسبتن و پرانگند شدن الاستیغفار
 القطر زینک ترش و سخت و شوار الوقایه نگار داشتن التلقیه نمودن و چیزی
 پیش کسی آوردن الخیریه پیمان یعنی دینا الاستحکار پشت نهادن الزهره
 سرای سخت و باد سرد الدنوه و یک آمدن التذلیل خوار کردن القضا و قضاء

حجت
 در این باب
 از صاحب
 القضا

الخوض و چیزی رفتن الشفاعة خواهش کردن الاغراض روی گردانیدن الحماز
 گوخر احمز و انجیر جماعت الاستنفار رسیدن و رمانیدن القصوره شیرو صیادان
 و تیر اندازان التثییر باز کردن الابل سزاوار المعقرة و الغفران آمرزیدن معلوم
 المنزل + الازل جامه درخوشیدن مجیدن النصف و النقص کم کردن التثیل
 کشاده خواندن التثیثه اول ساعت از شب الوطء سزاوار و موافق قیوم
 راست ترا قیل گفتن و گفتار التثیل و التثیثیل اخلین بریدن المشرق و جانی ابدن آفتاب
 المنوب جانی فرو شدن آفتاب استخذه فر گیر اورا و کلبا کار ساز اضمحلیا
 کن ایچیل نیکو الشیبه تو فکری کردی تا نزدیک ما التکامل الانحال حیات النقصه بکلور
 گرفتن الکشیب توده ریگ المیسر ریزان الویل گران و ناگوار الاشیب سپید
 الشیب جماعت الاذنی کمتر و سبتر الثلث سه یک الطائفة گروه
 المرضی بپارنده کان المقائمه کارزار کردن التثیثان شدن التفضل افزونی الاوقاف
 وام دادن القرض ام السن نیکو آشن نیکو شدن + سومن ایچیل +
 الایچا برهان دادن فایده استادن و اشارت کردن الاستماع شنودن التفره گروه
 الحب و شکفتن الرشد راه راست اتخذ بزرگی و پدر الصاحبه زن السفه و
 السفاهه نادانی و بیخوش شدن الشطط دروغ و ستم البعث برانگیختن الکشمس

سودن المکذوب کردن الحارث الحارثی و الرصد و الرصد باسبان الشهبان
ستاره روشن و پاره آتش الاکن اکنون الرصد راه بان الرصد جماعت الیه
وانستن الطریقۃ راه القدرۃ هر کونه القدرۃ جماعت الی الحارث و راه مذکور کردن الیه
اگر چنین بنا چون النجس کم کردن الاسلام کردن نهادن مسلمان شدن القسط
کردن النجس صواب جستن الغدق آب بسیار الضعده دشوار الکبیر و الکبیر بد
خواستن و بد زندگانی کردن الی الیه گروه الحارث و بنیادان الاتحاد و پشیمان
الرسالۃ پیغام فرستادن الضعیف ناتوان الی الیه پایان العیب ناپیدا الی الیه
همیدار کردن و غلبه کردن الارضنا دینمندان خلفت پس الی الیه رسانیدن الاتحاد
گروه قتل و دانستن غرض العدد شمارۃ محصوره فوج + فوج نام نمیشد علیه
اسلام القوم گروه مردمان قبل پیش الی الیه در ده کار الی الیه نگاشت الی الیه
جماعت الی الیه شکار جامه و سر کشیدن الی الیه از بر گناه بودن الی الیه
الاعلان آشکارا کردن الی الیه از پنهان کردن الاتحاد از دین گشتن المذکر
پس یکدیگر یارنده الی الیه از زیاد کردن الوقار الی الیه طوطی یار اطوار جماعت
الطباق بر یکدیگر نموده الی الیه کسوف جامه و جز آن سبلا فحاجا راهی
فراج المکر به گمایدن الکبار سخت بزرگ و دوا و سواغ و یخوت و یخوت

النجس
القسط

النجس
القسط

و نسر انامهای بتان است الخطیئه گناه بزرگ لا عرق غرقه کردن انصارا
یار بیا و یار چکس التبار پاک شدن به مسووم المعارج المعرج مردمان
المعارج جماعت العروج باسمان بر شدن البته سال السنون جماعت انجمان
خوب شدن البعد و دور شدن الملل سگدانته الحمیم دوست خاص آب گرم
مینا گردانیدن الارقیداء باز خریدن الفصیایه خوشیشان نزدیک الانجاء بر ناید
اللفظی و فزع الشوی پوست سر الشوی جماعت الملح و المالع جمع کردن
النس سبیدن الحبر ع نا شکلیا بشدن وزاری کردن المدوام همیشه بودن
الخرمان بی روزی کردن الإشفاق رسیدن الفروج اندامهای بنانی
الامانه ایمن شدن العدوان از حد گذشتن العهد بیان وصیت کردن راعها
نگاهداری نگان الحافظه نگاه داشتن فبلك سوی تو الباطع اشتافتن
الغرة گروه و العزیز جماعت اللعيب و الاعباب بازی کردن الخیر
کور الاحداث السراخ شباب شوندگان السبع سگی النصب انجبرای
عبادت بر پا کرده باشند از بهما الايفاضل شافتن الذلله خواری مسووم
الحافظه به انظار قیامت ریج ضرر با و سر و خست العدو از حد گذشتن
الکشی کسی را بر کاری تکلیف کردن بی مزد و رام کردن سبب هفت ثمانیه

بهشت احسنم محسوم پس بیدگر افکندن الاعجاز تنهای درخت خرمای عجزی که بخوبی
 و انجا و پس فسادن الموت فکات زیر و زبیدن الوعی نگاهداشتن الوهی
 شدن الرجاء که آن آسمان آلاء جبار جماعت ما محسوم بیدگر اسلامت پیش
 و مستان القاضیه مرگ الشطان محبت پیدا غلوه دست برگردن کنایه و را
 صملوه بآتش در اید و را القریع بر سر بیرون الذراع رس و گز القیلیل اینجیم
 ببالا آید از اندام دوزخیان الایضمار و بدین الشاعره قافیه گوی الکلماته اختر
 گوی شدن التنبیهی فرو فرستادن الثقول مسخر دروغ ساختن الاقاویل گفتار
 بغض بهره الوتین رگ جان انچه باز داشتش الحسوه پیشان شدن به سقوط النوا
 تون باری و در قیاس السطر نبشتن الخلق خوی نیک الاخلاق جماعت لا یتبدأ
 راه راست گرفتن القود و الموده و دست داشتن الاله ان آسمان گرفتن کار و بین
 الخلف سوگند خوردن المشی برفتن النبیته سخن چینی کردن العجل و پشت خوی و ستمکار
 از زیم بشومی شایسته شده و حرام باوه الزیم الذمی یعرف بلومه و الایم کالزیم
 الوهم واع کردن الخطوم بنی و انحراطیم جماعت البلاء آزمودن الصرم و بیوه
 بدین الایضاح با داد کردن الاستیثنا که انشاء الله گفتن و سوگند الصبر
 و در قیاس السطر نبشتن الخلق خوی نیک الاخلاق جماعت لا یتبدأ

قال فی صراح
 من غیرین چنان
 مستحقست و در
 استادن و در
 تنهایی و در
 قاضیه و در
 ایضا و در
 علی و در
 بدین و در
 بکس و در
 و در
 درین و در
 سنان و در

و گشت گفتافت آهسته گفتن راز الحرف و کینه و قصد و آسود راست و سباحت
 علم تسبیح است الاقبال روی نهادن التلاویم یکدیگر را ملامت کردن عسلی
 شاید بود و قیل مگر الدرس علم خواندن التخییر برگزیدن الیمین سوگند و دوست راست
 الزحیم پذیرفتار التشریک انباز و التشرکاء جماعت الصدق راست گفتن
 الکشف برهنه کردن و آشکارا کردن الاستطاعة توانستن المعرفه تامل
 مشقون گران گردندگان الاستدراج درجه بدرجه گرفتن تخشیم سالمون شستار
 الا ملا و مهلت دادن الکظم فرو خوردن غصه التذکره دریافتن العزائم
 بامون الذم تکریم الایضیا و برگزیدن الازلاق لغز اندیدن + مسورت
 الملك + تبارک بزرگوار و پاینده و بابرکت بسیار است التفاوت
 و گرون شدن الغلوطه گناه گرتین و با التفسو خوا شدن التشریبه شدن التشریبه
 بسیار است المصباح چراغ المصابیح جماعت یعنی ستاره یا بارش
 التخییر سباحت یا گشتن التخییر یک سباحت القور بر خوشیدن التخییر یکدیگر
 جد کردن التخییر ششم التخریص نگاه میان انخازن کی العقل دریافتن و خوردن
 الاغتراف تفرادن سختی و روی باو الاطیفت و درین مرقعندگان الذل
 فرمان بردار فاشو انیس بر وید المنکاب کرانه روی زمین المنکاب جماعت المنکاب

روشنائی افکار جماعت المجاہدۃ و الجہاد و کارزار کردن کوششیدن المتقاتلین
و التقاتل و دوروی کردن الغلط و شوری در شتی الضرب بزدن و راه رفتن
و دید کردن و خوابانیدن کو ط نام پیوست علیہ السلام الحیاتیہ بیفرمانی کردن
الشخصیۃ و الانجاء و مانیدن فریم نام ما و عیسیٰ علیہ السلام است الایبۃ و خست
عمر آن نام پدر مریم است الاحصان و الشخصین نگاه داشتن و استوار کردن
الفرج شکاف و شرمگاه القروج جماعت و مدوری الطلاق و التکلیف
و الطلاق و مانیدن النساء و زنان الفحش و سخن زشت گفتن الحمد اندازہ و الحمد
جماعت التحدی از حد و رگه شدن الاحداث نو کردن الشہادۃ گواه گرفتن
الوخط و الموعظۃ پیدا و ان حینث انجا لا یحسب چشم ندارد و الاحتساب
چشم داشتن حسب بس الکی آن زن اللابی و اللابی و اللابی جماعت الایام
نوسید شدن الخیض و المخیض بی نماز شدن زن انحل یا شکم الاحتاسم و
الاحتاسم و رگه شدن الاستحسان جای دادن الشکون اگر امیدن الوحد و کبر
المضارۃ کردن و رسانیدن التضیق تنگ گرفتن الاتفاق نفقه کردن الارض
شیر دادن الایثار فرمان برده کردن و با یکدیگر مشوره نمودن الشاسر یکدیگر
و شوار گرفتن الشد تو مگر التکلیف کسی را بستم جاری داشتن و چیزی از کسی

جمع
فصل
احتمال
بسی
صحت

در خواستن که او را از ان رنج باشد و گاهی چند فقره ویه القری جماعت عذاباً بکمر
 عذاب سخت الوبال و الویل عقوبت کردن العاقبة پایان کار او و الوالاب
 خداوندان خرد الظلمات تا یکبار الظلمه کی الاحسان نموی کردن الرزق
 روزی دادن و روزی ^۱ مسورت الثعالبین ^۲ التصویر کشا شدن الرزق
 بد بردن و دعوی کردن الثعالبین یکبار رازیان کردن من سرکه و یکسیت و آنکه
 الاصطفاة بر سیدن الخذر بر سیدن العقود در گذشتن و ناپیدا کردن و بیا شدن
 الصنف روی گردانیدن الشخ بخبی کردن ^۳ مسورة المنافقون ^۴ الجنة
 سپر الصمد گردانیدن الطبع مهر کردن الفقه بدانتن الفقاهة فقیه شدن الاعجاب
 بتکلف آوردن الجسم من الاجسام جماعت الحشمة خوب الحشبه جماعت الحشمة
 بدیوار باز گذاشته الصیحة نایک عذاب کردن انی از کجا و چگونه و کدام الافک گردان
 و در حق گفتن التي تباين التکلیف چنانکه سوار و سواریه یکسان شدن القسوق
 و القسوق از فرمان بیرون آمدن الانفس خاص برانگنده شدن الخمر از گنجها
 کفن و کفن جز المذیمة شهر المذاین جماعت العز و العز متمیز شدن و نایافته شدن
 و سخت آمدن العز غلب کردن الذل و الذل خوار شدن الرشد و الرشد
 مسورة دادن ^۵ مسورة ^۶ القادوس ^۷ پاک الیقنی نانوب ^۸

الحکمة سخن سخت دست انکسار کار و درست گفتار الحق در رسیدن
 التحنن بار بر نهادن التوراة کتاب موسی علیه السلام السیف شستن و نشستن
 کتاب الاسفار جماعت التوراة و الهیاد و جهوشدن التوراة آرزو بردن انفراد
 بگریختن انجمت آوینة انجم جماعت البیع خریدن و فروختن الانبیا را بر انکسار
 اکثره بسیار شدن التجارة بازگانی کردن التوراة بازی کردن + مسوق
 الصفت + المقت و شستن و نشستن کردن الرخص با استوار کردن الالباء
 ریح دادن التوراة بگشتن الاراعة بگردانیدن نی را سر ایشیل فرزندان یعقوب علیه
 السلام الالباء آو دروغ بافتن الاطفال کشتن آتش و چراغ الفم و من الافواه جماعت
 الکراهة دشواری شدن الاطهار علیه کردن و آشکارا کردن الدلالة راه نمودن
 التلطیف خوش و پاک العذل پوشیده بجا بی بودن الحواری قوم مهتر علیه السلام
 الحواریون جماعت التائبین و منکر دانیدن التوراة علیه کردن + مسوق
 المصنعة + التوراة و المودة دوست داشتن الاخفاء پنهان کردن
 الثقف دست یافت کردن السوء و السیئة بدی الرحم خویشی الارحام
 جماعت الاسوة پی بردن البراءة و بیزار شدن البید و بیدار کردن العداوة
 والبعضاء والبعض دشمن داشتن الانابة بازگشتن المعاد و است با کسی دشمنی کردن

التولیة و لا یت ادون دردی گردانیدن الدنوس الأذکار جماعت الرتبه سیدین
 محضه حصار و استوار اجدار و یوار اجدار جماعت الدنوس سبب شش العذوق
 الانفس و فراموش کنانیدن الاستوار برابر شدن انفس شگافه شدن السلام
 بی عیب المؤمنین آرام دهند خلق المؤمنین و گواه راست و نگهبان اختیار کامکار
 و آنکه بایر که هر چه خواهد کند التکبر تنها به بزرگوارى الخالق و الباری آفریدگار المصنوع
 نگارنده مطلق با فریش الحکیم استوار کار و مسورق المجادلۃ المجادلۃ و الجدل
 بایکدیگر ستیزیدن الاستشکار و کله کردن و نالیدن التنازع و یکدیگر را جواب دادن
 الانکار ناشناختن الزور دروغ الظاهر عقد ظاهر بین العود بازگشتن الشرح
 ینده آزاد کردن التماس یکدیگر را بسودن الصوم و الصیام روزه داشتن التنازع
 از پس یکدیگر شدن المجادلۃ با کسی جنگ کردن و خلاف کردن الکلب بروی افکندن
 التعمی راز التناجی بایکدیگر را ز گفتن الشحیه آفرین کردن التخرین نند و گهرین
 کردن انفس و انفس فراح نشستن الفتح فراح کردن النشور و الانشاز زبیر نشستن
 و برتری جستن التخلوس شستن الذرجه جایگاه بلند اندر جات جماعت
 اظهر پاکیزه التکلف سوزن خوردن الا و اما بدان آگاه باش الاستخراذ
 غلبه کردن التخریب گروه الاخرات جماعت العلمیه علیه کردن الموائد

ستیزیدن
 یعنی ستیزیدن ۱۲

التزنج بر دبانیدن الحطام ریزه الظلول روزگار گذاشتن در کای
 التقلید و خوش کردن و شکفتن و پشیمانی بردن و بر خورداری گرفتن الا حرام
 تاوان ده کردن المزن ابرسید الاجاج آب تلخ الا لوار بی توشه کردن
 الحلقوم نای گلوه بدینین جزا داده شده گان التزنج آسایش و آسانی و
 التزنج روزی و سیرم به سوره الرحمن به الا نام آفریدگان الکرم
 خلاف شکوه الا کم جماعت الا لغتها الا صصال کل خشک از پیر
 سشگی الفخار سفالینه الحجان پدر پریان المارح زبانه آتش المرحوم
 گذاشتن الا لیتقا و فراهم آمدن البرزخ پرده قدرتی البغی بیفرمانی کردن
 وستم کردن البغی مجستن المرحان مروارید خرد العلم کوه الاعلام جماعت
 انصاف و دیران شدن البقا و ماندن المفسر گروه التفاد و گذاشتن القطر لانه
 آسمان زمین الا تطار جمع الشواهد زبانه آتش الشاس و سیاه الا تضاد و استند
 الورد و گل اصل الدخان اوجم سرج استیمانشان المقدم پیش پای الاقدام
 جماعت الفطن شایخ الافنان جماعت الیطانة استر البطان جماعت الخبیث
 بار دخت الخبیثه چیدن از دخت القصر باز گذاشتن و کوتاه کردن الطغر
 چشم الاظراف جماعت الطلث جماعت کردن و حاضر شدن بالیا قوت

در روزگار
 در روزگار

معروف الایدیهام سیاه شدن النضج آب از ششم و شصین الحقیقه فی
 نیکوروی الحیرات جماعت الحیمه معروف الایدیهام جماعت المرفوف ^{بله} معروف
 وبالشت العبقری بر چیزی گرامیه احسان نیکو به معروف القمل
 الاستمرار استوار و قوی شدن الازدواج ریزه گرفتن التذرجع نذر الحار
 بلخ الایستار رانگنده شدن الانهار آب رفتن الیسار میخ آهنی الیستار
 الایستار و التذکره کردن النضج م الایستار اصل بکندن الشعر دیوانگی
 الکذاب بسیار دروغوی الایستار انارده شور و نشاط الایستار ششم
 داشتن الاصطبار صبر کردن القیمه بخش الایستار حاضر شدن الشغلی
 بگرفتن در دست و یکدیگر ادا دادن الایستار خطیه و جای گوسپندان ساختن ^{البسته}
 گیاه شک و شکسته الال بین و ان الشحوش از سپیده دم التباری
 بمان شدن المأوده خواستن و جستن النضیف همان کردن النضیف ^{بسیار}
 کردن الایستار آرام گرفتن المأوده زیاری الزیر بهشتها التبریه گریه
 المأوده جای و عده آذنی سخت تر المأوده شدن و ترکیب دالت بر قوت دارد
 المستحب بروی کشیدن الایستار کسین الشقیقه گروه بزرگ الاشیاع جماعت
 الاستطارة بشتن به معروف النضج بهیوی فرو بردن الایستار ^{در شعله}

الوحي فرمان در رسانیدن مژده نیر والتدلی سخت نزدیک شدن قارب سیر
مقدار دو گوشه کمان الماراة والمراستیدین اللات والعزیز المکات
نام بتانست الضعیفی کم وکثر الاسارة بدی کردن الاختیاب دور شدن
الکثیرة گناه بزرگ الکبائر جماعت الکرم گناه خرداچنین کوی دکن شکم مادر الکاس
جماعت الاکد اثر بریدن عطا توفیق تمام کردن العزیز برداشتن گناه الاوقی
تعامر الاضحاک خندانیدن الانحکام مهربانیدن الافتاء اصل مال دادن
الشعری ستاره بزرگ که پس از آید و عرب آنرا پرستیدى الانوار انداختن
وآننگ کردن العشیة پوشانیدن الارف نزدیک آمدن الارقة قیامت
الشمو و غاف شدن سرود گفتن به سعورة الطور ح الرق پوست آسمان
بران بنویسند العماره آباد کردن اکشف آسمان خانه البصر دریا از آب الکبر
گردیدن الشیر رفتن الانحاق در رسانیدن الالک کم کردن التنازع یکدیگر را
قبح شراب دادن و ستمن الخلام کوک نابالغ العلمان جماعت الشعیر و شتر
رئیس المنون گردش و زکار الخلم خواب و بویج رسیدن و بعقل رسیدن
الاحلام جماعت الايقان والاستیقان بیگمان شدن الشکم نروبان چون
الکشف یاره از آسمان السیف و افتادن الشجای ابر الکرم برهم نهادن

الصفتی پوشش شدن و پوشش کردن با تحین یا بنگاه داشتن + دستور
 الذکریات - الذر و باد کردن الوتر خربار الحینکة و الحینکاه که بر
 آسمان پیدا آید الحینکة جماعت الخصر دروغ گفتن الخراض دروغ گوینده
 الغرة پوشیدن الخرج نفعن الخرج نفع کردن الخرج نفع کردن الخرج نفع کردن
 داشتن الصرة بر روی زدن و بانگ الصنکة کوفتن العجوة گنده پیر
 نازانیده شده و استغالیه می بولا الخطب کار بزرگ التلین کل التلیم نوشتن
 کردن الزکر که شده و تبار الارکان جماعت الیم دریا الالامته سرزنش کردن
 الرمة و سیدن استخوان الریم استخوان بوسیده الصار حقه آتشی که از ابرو جدا
 الايد قوت الايد ساع تو نگردن الهند گسترانیدن الذنوب بهره با سعتر
 ق - ق نام قر است یا کو سیت گرد عالم المرح شوریده شدن کار المرحجه
 المرحجه شادی کننده الحصاد الحصاد در و درون الیسوق دراز شدن الطلح شده
 زنا باره قیامه یا بان الرش جاه الایکه بيشه الشیخ نام ملکی است العتید بچم کردن
 مانده شدن اللبس پوشیده کردن کار اخیذید نو خیل اوز بزرگ گردن منقش کردن آن
 و در رشته که موکل اند بر مردم الشقی و بدین پیش آن و در الرمن اللفظ سخن گفتن
 پوشی الخید و دره کر خین الخطا پوششیدن الخیرین باره الاقران یا است تحین یا بنگاه داشتن

الا لراية بلمان اقلندن الا طغاء سيفرمانی کردن و در بفرمانی اقلندن الا خضما
 پیکار کردن الا استلزام پشدن المیزه افزون شدن القرن سرون و سی سال
 در شهر گشتن المخصر گریز جای القوب مانده شدن الطلوع بر آمدن آفتاب الغر
 فرو شدن آفتاب الاستماع گوش داشتن المشق شگافه شدن المسموم
 الحجرات به المحبط و المحبط باطل شدن الشعرو السن القوت آواز الغض
 چشم فرو بماندن و آواز بست کردن المحرقه خانه خرد و الحجرات جماعت الشين
 بیا بیا جستن الجماله ملا فی الندامة والندم بمان شدن العت و مرگناه
 افتادن الشمت دوست گردانیدن التكرية دشوار گردانیدن الرشاش و رشاش
 راه نمودن الاقتیان جنگ کردن القی باز گشتن الاحباب دوست داشتن
 خوش گردانیدن السحر و السحر داشتن القفا و القفا بیکر اقب و القبا نام کرد
 الظلمه مکر دن اجتناب و اجتناب با اجتناب بمانیت کردن
 المیته مرور الشغب قبیله بزرگ الشغب جماعت الشعارف بایکدی گشتن
 الاغراب بیا بیا ان المسموم الفصح الشکلیه آتش الدور و الدور
 گشتن و المیزه السور گریش روزگار الا حزن و الحزن نفرین کردن الشجر و الشجر
 کردن القوت و القوت اقلن الشک و الشک عیش سن الشیخ و الشیخ پس گذاشتن الشغل

مشغول کردن المضرة گزند رسانیدن الموارث ملاک شدن و کاسه شدن المغنم
 غنیمت الحرج من كل الاعرج لک بچین ناما بنیدن لکف بازداشتن
 راه انحلا و تهی شدن گفته نام شهرست الاطفا فیروزی دادن الهدی آن
 قربانی که بکده فرستند العکف و العکوف روی بچیزی آوردن المحل حاجی حاج
 شدن اخلول فرود آمدن الوطو بنیر گرفتن المصرة گناه التبریل پراکنده شدن
 الحمیة تنگ الازام لازم کردن الكلام سخن گفته یک سخن الترویا خواب دیدن
 التحقیق پیوستن التقصیر کوتاه کردن و بکاریستی کردن الکفایة کسبه کردن
 الرخا و نرم دل الشطار برگشت الایزار نیر و مند گردانیدن الاستیغلاظ مستب
 شدن الشوق بازار و ساق پای الزراع کشتا و رزان الزرع بکشتن و سوز
 فتح علی السلام البطول نایب شدن اللقا و دیدن الاشجان بسیار کشتن
 الاوزار سلاحها البال حال و دل الاشیات و التثبیت برجای بیاختن و استوار
 کردن تسمائه نگو سناری با و مرا ورا التذمیر ملاک کردن المشوی جای بود
 الاشر و الاسول گنده شدن الطعم مزه اللذ و اللذی با مزه احمی العسل
 انکبین التصفیه صاف کردن الثمرة سیده الثبا جمع المعی و کافی الاتحاد جماعت
 ایضا کنون بختگاه الشتر نشانی الاشر اطاعت الکتاب بکشتن الشور

پاره از قرآن تقدیر آیه الاحکام استوار کردن المغنی بهوش العزم والعزيمة دل
 بر کاری نهادن الاضمار کردن الاعماء نمایند کردن الشدیه اندیشیدن ^{الفعل}
 الاضمار جماعت الارزاد و ازین بگشتن التوسل بیاراستن التوافی سیرانیدن
 الانسحاب بگشتم آوردن الضیق بکینه الکفر انیدن در غن الوهن مستی کردن السلم
 صلح کردن الاضمار ارجاع کردن الاستبدال بدل آوردن به مبدوء الاحقا
 هم حکم کرده شد آنچه بودنی است ^{رسول} استجابه پاسخ کردن البسج تو کردن
 الاثبات دروغ گفتن والافک دروغ سخن گفتن اندوگیدن شدن الانصهار و التو
 اندر ز کردن الاستد غایت بوانی الایزاج العام داوون التقبل پذیرفتن الشجاء
 از حد گذشته است حکمت که چون بنگذاید بگیند الاسترخاء التریاک
 الاستزاده التجم جماعت العرض پیش آوردن الاوقات بدین الاستمتاع
 برخورداری گرفتن التو آسان شدن التو خوار شدن التو تودن بیک
 الاضمار جماعت التعارض به الاستبدال پیش شدن الانظار باریدن
 التو بیک جایی بودن التو آمدن الاستهزاء افسوس کردن التو
 کرد بر کرد التو بیک بگردانیدن التو بیک به چه نزدیکی جویند بنزد وند
 بدان التو بیک آوردن الانقضات خاموش ماندن التو از خواب بیدار

مسووق انجائیه نه الهوسمگر کی اگر خیر عذاب الفلک کشتی الشریعه راه
 راست انشراح جماعت الایتراح بدی کردن آنچه سخن درست آنچه جماعت سخن
 بزاد آمدن الاستیخاح نسخه کردن الاستغاث خوشنودی خواستن الکثیره
 بزنی مسووق الدخان به المبارکته بابرکت الدخان دود سیاه الانشراح
 کینه کشیدن التاویه والاداء کذا شتن الرحم کشتن بسکه الاعتزال یکسو شدن
 الانسداد شب فتن الهوس راه فرخ وارمیدن الایزات سیرت دادن الیوراثه
 سیرت گرفتن العاصه بلند و بزرگوار شدن الارضیا برگزیدن البلاء از مودن الغنا
 برچیدن العقل شکستیدن الانسداد کمان شدن المیزان به مسووق التخرق
 الاقران طاقت شدن انحراف و حیران الاصفاء برگزیدن بهره الاستودا و سیاه
 التفتیه بالانیدن النشا بالیدن الحلیه زید انحصام و انحصام و اگر کبر الایستقامت
 و التفتیه حلیه در زدن الاقداد و در پی کسی فتن الفطر انزیدن الحقیق یا شنه
 و فرزندان الاغنیاء جماعت التخرق در و آرایش التفتیه بر خوردن و از آن
 انظروم بر شدن المشو و العشور روی گزیدن و نایبنا شدن قصاص خیر
 کردن التفتیه بر کشتن البعده دوری الانسداد نیاز شدن الاستیخاح شستن
 انحصام کران الایم گروه بزرگان الذنب زل الاقران نیاز شدن الاستیخاح

سخن

گذاردن

[illegible]

پنهان شدن الطفوق در سادون در کاری المستح بالیدن الجسد من الوضوء باطن
یفتی باید که سواد الشا و باد نرم الغوص و روشن شدن التقرین و خیر را بهم داشتن
الصقه بذا آن که رضای حیوانیدن الضغف سغم الشفا و سیری شدن و حبا
فراخی باد الضغف و و چندان الا نظار زمان دادن التکلف چیزی از بخت
نمودن که در و نباشد مسوره الصداقات به المرید و المار و دیو سب
کرانه الدخول و در کردن الوضوء و اتم شدن الخطف و بدون الاستغناء و فتور
خواستن التزویب چسبیده شدن الاستسقاء افسوس کردن الوتوف استادن
الکنا صرکد یکدیگر را یاری کردن العول بلکه کردن التبیض سپیده مرغ الشوب آینه
الانفا و یافتن الیبر الخشت ترشیدن الذبح بسبل کردن التل و روی
انگندن الجبین مکرانه پیشانی الاستیفاء پدید شدن و نمودن القبلت و شوی الغبوة
گذاشتن و بماندن ایمن بکریخت الشح بر کردن المسامحة تیر زدن و بقرعه بخشیدن
الالتقام بپوشیدن التقطین و خست که به الشا و شیش الشا و میان سراسر
مسور و لیس به العنق کردن الذوق و رخ الاذقان جماعت الاقلام سیرین
کردن و چشم فراز کردن السید که به بسن التظیر قال بیدردن الاقصی و در جتن
مردان السخ الخرون بن خوشه خزا الا ذراک در رسیدن الفلک

الآفاق جماعت الصريح فرياد النسل والفسدان بویه دومین گزاف و فتن
 الاینتیایر جاشدن ایچیل تمیز منسخ از صیت بگردانیدن التیمیز زندگانی واد
 التکلیس با دگردانیدن الزیم استخوان بسیده و زنده المکات منست ما
 مسورق الفاخر بالاجتناع بالاجتناع منست
 کار کردن العذب آب خوش سالغ کوارنده الملیک منست
 الخور منست کانن القطر آن پست کف منست خرد میان آن باشد و انچه در
 باشد الاناره روشن کردن الخد راه در که الخد جماعت الاحمر منست
 میک سیاه الدواب جنبندگان و ستوران الدابة میک الی الوقع او میانه رفتن
 الصلح خروشین الاضرط منست الخویل گردانیدن مسورق الشباب
 العرب غاب شدن الساب همیشه و پوزده منست کرم کردن التارم کرم
 السبوع تمام کردن التام منست زره فرخ الشروع منست زره الرواح
 رفتن الایسالة روان کردن آب القطر منست خفته المثل بیکر وجهه الخشن
 کاسه بزرگ الجایسه حوض بزرگ الخوی جماعت القدر دیک القدر جماعت القدر
 سیات دیکهای بزرگ استوار کرده چون کوه واته الارض منست پیچینی دیک
 المفاصل صا التانام شریب السیل آب رود بار القرم منست

خبر دروغ افکنان را غمناک بر غلایندن کایجا و زو نهک همسایگی کنند ترا کساد
مهران الوجیه روشناس الشدید راست است استوار الا نامه زینهار علی الایمانا خوا
مسوقه السجده به النسل فرزندان السلاکة السخنة التوکیل القلیط
الکلموس سرور افکنان التجانی دور شان الضجیح پهلوی بر زمین نهادن انجیر
زمین بی گیاه مسوقه لقمان به اشتراکی بخیرید و آماده گردانید لقمان
نام مردیت الحاکم سال خردوان سپندان الثقیبیر روی گردانیدن العروة
گوشه گوید و بجای دستاویز بر خیزی الاضطراب سچاره کردن المکریم دشمن
الشیخ فریدگی و خراش القصد والاقتصاد سبانه کاسی رشتن اختار فریفته
الرحیم زندان مسوقه الروم به البضیع کم ازده الامساؤ شباگاه
کردن الاطعمه نگاه مانیشین و آمدن الاتون خوار و آسای الودع و التوالی
باران بزرگ قطره اخلال میانه الشیبه پیری مسوقه الخلیفوت
الطوقان آب عذب السیفیه کنسی التوش خرد التخریق مسوقه الدبیل
تباری کردن انجوشوم فرو خوردن کوسیه بر زمین نهادن منج حیر بر زمین نهادن
بنیاد شدن السکونت حلالک انجیران بازار اشتراک بجای بهریت ایستادن
القصد و الاثبات جبین الاثبات الاصل الاصل الاصل

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

انجمن دوی عشق نیک خواستن فضل و العظمت بخویشتن شدن الکر و شستن
 الشرب چشم داشتن نفس می الاستغفار از فریاد خواستن التوبه روی نمودن
 متعلقا و سوی الورد و در آمدن الذود و راندن الراغی شستن بان الرغاء جماعت
 مزدوری گرفتن استیلاج زنی دادن مانتین این و وزن الابر مزدوری کردن
 المشقة و شواری ارجحه سال الحج جماعت الانیاس آتش یافتن و دیدن المکنت
 و رنگ کردن انجمن گویا نیم سوخته الاعد طلاء گرم شدن الشاطی کرانه العضا
 چوب دست القتیق پی قتیق انضمام فراهم آوردن القصص کشاده زبان الرو
 یار العضا بازو الذود و آوردن ارجحایه گرد کردن خراج احمیت گریبان البطر با سپاس
 شدن سر زاید پیوسته الضیاء و شانی بات بیارایه و الکاسر الشکر کردن
 برخاستن العصبه و الشرة و شکر کرده سحر من الامل و العجز و در زدن این
 القیس یاره آتش فروخته الحان بان خرد العقبان مایه بزرگ النمل و خطه شمس
 التسمیم بخنده دندان سپید کردن التعمد که حستن المده و مرغ سیمان بالیه السلام
 انجمن نمایی الافرقاء جواب دادن قبل طاقه الضاحک الدلیل العقبه و سوسید
 التکر از حال گردانیدن لکنه انجمنین اللجه و میان دیا اللجه جماعت الحمد
 هموار کرده شده التبیات شبنون کردن العذوق آگشتن انجمن جبهه گردان حمد

مزدوری

بیارا سیدن الاثقان استوار کردن + مسووق المشرك عروب النسخ خوشن شدن
الاشتریه پروردن اشتریه بنده کردن اللقفت فروزیدن التصلیب برادر کردن
الضیاع گزند رسانیدن الاستار عریض شدن الشرفه آینه ای بکلیه گیرادیدن الاثقان
شکافه شدن الطوقه کوچه الضمیر الکلیه بروی فلکدن الصدوق دوست الطوران
الرفیع راه بلند وید العیث بانی کردن المصالح بیکو الاضغاش القیصر
کاسه القاف هو المیزان القبان السحرین جادوگران التسمیه مشغول و فراموش در گردانیدن
+ مسووق الفرقان جدا کننده حق از باطل الکتتاب زبهر خوشن
نوشتن الترفیع بابتک زراعت منع و نیزه کردن الحرام القدر هم پیش آمدن الخلد لایاری
تا دادن و خوار فرو گذاشتن الوزیر مستور الدین راه التمسب کسی باز خواندن القیصر
کردن البصر خسران حفظه بیک دیگر نوفا آهسته العرازم آهسته القیصر نفقه کم کردن
راستی الاثام گناه التبت بک اشتن المذاق زنده الایام بوسه شدن + مسووق القو
الافاضیه بارگشتن و آب چیدن و در آخرات استیسا به روشن التلقی قبول کردن
القولی مجانبیدن و سخن شاع خبر آکنده شد الخطوه گام الایام بهرگز خوردن
پلیت من انما تشریفش نان انما حجت الارز حجت الایام زن بیهوش
بجاعت الایام و الاثام کنیک الاستیبره وقت از مرام بازماندن الایام

نوشتن الترفیع بابتک زراعت منع و نیزه کردن الحرام القدر هم پیش آمدن الخلد لایاری
تا دادن و خوار فرو گذاشتن الوزیر مستور الدین راه التمسب کسی باز خواندن القیصر
کردن البصر خسران حفظه بیک دیگر نوفا آهسته العرازم آهسته القیصر نفقه کم کردن
راستی الاثام گناه التبت بک اشتن المذاق زنده الایام بوسه شدن + مسووق القو

[illegible]

قصه کردن الجاهل یا و گمان اگر اجل کی الضموم ببارک میان شکر العیش و شکر الموت
ستور البائس و در پیش التفات بپلیدی بیرون آمدن العیش و اگر می و آزار کرده و گمان
نشان طاعت الاشباق فروتنی کردن الشک سانی کردن الخشوع و بیستیدن البدن
جمع و بزمه ای قربانی که بکمر فرستند الوجوب و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم
الندم و التذم و در آن کردن الصلوة و غنای عبادت البیضة کلیسا البیضا و التذم
و التثیید بلند بر آوردن الشیخ حکم گردانیدن الاخضر از سبز شدن السطوح و گردان
و شک کردن و موقوف الانبیا و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم
از تغییر توان کردن الشیخ حکم گردانیدن الاخضر از سبز شدن السطوح و گردان
کشادن البیت حیران کردن الکلا و تکرار شدن العیش و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم
پاره و التذم و در آن کردن الصلوة و غنای عبادت البیضة کلیسا البیضا و التذم
گوشتان التفهم و بیابانیدن البیضا و تکرار شدن العیش و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم
و از جای و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم
ای محمد علی السلام الشکر و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم
شوی باز خریدن الغل و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم
الماکر و بختادون الاغیر از عرض کردن الخرم

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

پنهان کردن افشست سرگشاید الشکر می بخشد و نور انگیزان العرش بنا بر آوردن خانه
 ساختن و سر از حقیقت کردن انخذة جمع خافه و هو ولد الولد الكل العیال و گرانی انیسیا
 آسمان و زمین القلع یا بر بنادون القوت یشم پیش الوبر ششم شتر الشعر موسی بز
 السیر بال بر این زره القمض عهد تباه کردن التو کنیده استوار کردن انخل سیمان
 الدخل و اندرون کردن الزل افزیدن الرعد زنگانی خوش البازل آواز السیت ششم
 سنوقه انجیر با رب با اللوا فتح با دیکله ابریا آفتاب کند احمی گرمی التو ششم
 نشانی داشتن حجر نام شهریت العصفین سبع حصه پاره پاره سوره ابراهیم
 التو هم محل المکره التاوی آگاه کردن الصید نذر داب التخرج و نور و الیاسه
 الواریدن اگر تا و خاکستر الانسراج فریاد رسیدن الفصح و الفین شان
 الراجیه شات ازین بکندن انجلاک و سستی الداب پیوسته کاری کردن الانجلاک
 سر بلند داشتن التوا و بیان آسمان و زمین یوا ای غایب من انجیر القطران دار و کاشانه
 اگرین رانان با مدور تر الرعد با الصا و شات خرمای بیکانه در میان خرمانشانند
 الصیدوان جماعت النشأت عین شکر یعنی گوش بانی بریده غاض الماکم شتاب السیر
 و زنده بین فتن از تحفه بنشیند الرعد نذر الخصال عقوبت الزجر کف دریا انجبار و بر و زلی
 و نیزه و نیزه نام حوت است با سوره مریم و سوره النحل و انجبار و انجبار

الرُّوحُ الرُّوحُ جَرَّكَوْنِ الدُّنْيَا كَالْقَمِيصِ يَسِيرُ سَيَّارَةً وَالْغَيْرُ كَارُونَ
 الْبَادِلَاءُ دَوْنَهُ وَتَحْتَهُ الدُّوْمُ الْبَضَاعَةُ كَالْكَهْ بِرِازِ كَانِي فَرَسْتَدِ الدُّنْيَا
 دَرَمِ الرَّأْيِ بِرِي غَبْتِ دُونِ الشَّخْصِ دَرِ الْبَسْتِ كَلَّ بَشِيرَتِ آيِ الْقَدْرِ
 الشُّعْفُ بَدُوْتِي دَلِ بَرْدِ الْكَبَارِ بَرَكِ الْبَسْتِ عَصَا مُبَارَكِ دَانِ الشُّعْفِ
 الْخَبْرَتَانِ الصَّلْبُ بَرَاكَرْدِ الْبَقَرَةُ مَادَهُ كَاوِ الْعِجَافُ لَانِ الْخَبْرَتَانِ
 الْغَيْرُ خَرَابِ كَرْدِ السَّمَانِ فَرِ بَهَانِ السَّمِينِ كِي السَّنْبَكَةُ خَوْشَةَ كَنْدَمِ السَّمَانِ
 حَاشَ الْمَسَّةَ عَمَّا ذَا لَيْلِ الْخَبِيرِ سَاوِي دُونِ سَاخْتِ الْجَهَادِ الْأَسْمُ الْمُسِيرُ طَعَامِ الزَّهْرِ
 الْبَاتِيئِ أَسْخَمُ خُورِدِ السَّقَايَةِ آبِ دَاوِ الصُّوْغِ عِيَانِ الْبَحْرِ الْبَدَا أَعْلَاكَ
 الْوَحَاوُ بَارِدَانِ الْوَحْيِ جَاهِثِ الشُّكَايَةِ بَالِيْنِ الْبَقِ أَنْدَوِ الرُّوحِ حَمِثِ الشُّعْرِ
 سَرْفَشِكِ دُونِ الْقَمِيصِ دَرِ رُوحِ زَنْ دَانِ مَجْلِ مَسُوبِ كَرْدِ بَسْمُورِ الْهَرْدِ
 نَامِ خَبِيرَتِ مَعِيَا سَلَامِ الْخَبِيرِ زِيْمِ بَارِي دَاوِ الْبَزْزِ فَرَاوِ بَشِيرَتِ
 الْخَبْرِ جَايِ مَعْنِ الْبَلْبِ آبِ فَرِ دُونِ الْخَبْرِ قَامِ كَوْنِ الْخَبْرِ كَرْدِ
 الْخَبْرِ زَنْدِ كَانِي تَوَاثَمِي دَاوِ دَاوِي كَرْدِ خَبِيرَتِ دَرِ زَمَنِ بَرَاوِ كَرْدِ
 خَبِيرَتِ مَسَانِيْنِ التَّوَاوُفِ أَرْوَرْدِ الْبَلْبِ الْوَحْيِ الْخَبْرِ
 الْخَبْرِ مَسَانِيْنِ الْخَبْرِ كَرْدِ الْخَبْرِ كَرْدِ الْخَبْرِ كَرْدِ الْخَبْرِ

بعد هلاک شد الرقده خطا و ادون سعدت بخت شد انچه بریدن ان زلفه باره از شب
در انکه عطا قال نعم الرقده المرويه ۱۲
۱۱ سوره یونس ۱۱ الحکیمه معروفه ان خلافت جماعتی آری البیدن
ترج زره چست ۱۱ سوره التوبه ۱۱ المیده روزگاری الا نسلان ماه بیرون شدن
انحصار بازداشتن رخصه چشم داشت التحلیه را کردن المیده از رم التهمین الطعن
عیب کردن منیره زدن الویجه دوست خاص الکسانا و ان شدن المیده جایی بود
العیله در دیشی انچه کز حسین نام و ادویت قهرانی تر صا انصار می جماعتی
نام عیسی علیه السلام عزیز نام پیغمبریت علیه السلام المضاکات مانند شدن الاحبار
وانشدن الارتیان زهدان الکی و انش کردن انچه جمع انجته پیشانی الیجی تاخیر کردن
المواطه ساز و ار کردن التناقل خوشین گران ساختن بچکار باز داشت کسی را از کار
انجیان قصاد الایضام شتابانیدن التنازع جاسوس التفتیه الکسانا علی کل
و اقترسیدن التفرق ترسیدن انچه کز شیدان التالیف فراهم آوردن التفرق
افتادن التفرق افراط کردن التفرق آستیم انچه در اولی سزاوارتر التنازع پیشین
افکنان محرف و در کار فروریزده التنازع کرانه گویند التفرق مگر سبک ۱۱ سوره
الانفال ۱۱ انقل غنیمت الانفال جماعت التفرقه خار و سلاح الارواق سبک
مهر ستادان التفرق انچه در التفرق و کشتن التفرق انچه در التفرق سبک کردن

زدن تصدیه دست بدست زدن انگشت به انگشت العزوه جانب الی القفل بدول
 الشتره پیرمانیدن الخشخه بقیضن الخشخه بکارتی الی الیه دوستی و نصرت و یار
 به سوره کاعراف المواراة پوشیدن الزام نموده شالوش الی الیه جامه نیکو سوره
 بجای شرم القفل کرده کشم سوره سوزن الخشخه بدوختن الخشخه سوزن الانعراف
 بکره هامیان بهشت و دوزخ الخشخه شتابنده الاقلال بدوختن الخشخه بکره
 السهل من نرم السهل جماعت العقول بایشدن گناه پاک کردن القفل بدول
 پیاده الصفوح غمک افاقه بهوشن باز آمدن الخشخه کشیدن الاثبات دشمن شاد
 کردن السکوت و الصفوح خاموش بودن الخشخه انچه از جای بجای بریندازد
 کرده الاشیاء سرکشاده کردن الخط فزود افکندن شش دراب بودن الطرح
 ظاهر گمان بر روی آب سر بر داشته افکندن الخشخه بکره السهل بدوختن الخشخه بدول
 برکندن الکف سگ بان زدن برون افکندن الطایف خیالیکه بدول
 ایچیه سوره کاعراف المواراة بایشدن الصفوح روی بگردانیدن
 الخشخه ترا الی الیه خشک الی الیه سینه زدن کردن الی الیه سوره سوره
 کردن الخشخه الی الیه فرو مانده آذر نام پیرا به کره علی السلام سوره سوره سوره
 الخشخه بایشدن الخشخه الی الیه الخشخه الی الیه الخشخه الی الیه الخشخه الی الیه

الحوت كناه النجاة عطا المني كوارنده الكبير بزرگ شدن الدين وام
 الكلاله ميراث خوار جز نادرو پدر الغصن زن از شوی باز داشتن برای کابل المعاشرة
 با کسی زن نیست القنطار پوست گاو پر زره الاقضاء بهر سیدن الرشيقة دختر
 زن حجر کنار القوم ایستادن بر چار پای برای آسایش التوسر کردن کشیدن
 زن از شوی العبر بگذشت النمر جوی راعنا گاه دار مارا المرافات الحاد شدن
 الكلى زبان در مان گردانیدن الجنبت واطاعنوت آنچه بخدای عزوجل پرستند
 التغير آنکه در پشت بسته نموزا باشد لفتحت بسخت و بخت التضرع بسوختن
 و بختن تیرا گویا یکدیگر بجا کشوند شجر خلاف افتاد الشجر خلاف افتادن التنبه
 گروه کیطس درنگ گفتند التنبه درنگ کردن شديدة افرشته التمشيد
 افراشتن اذ اخوا آشکارا کردند الاداعة آشکارا کردن التذرية برون آرند
 المقتيت توانا اگر ستم باز گردانید ایشان را الارکاس باز گردانیدن خضرت
 تنگدل شده اختصر تنگدل شدن صمد و بهم سببهای ایشان البديه خونهای الدیات
 جمع اخیله چاره اخیل جماعت الماعمة کسی از خود بریدن تقصير و کم کنيد القصر
 کم کردن اسلحه هم سلاحهای ایشان السلاح آلت جنگ یا لمون دریا فتنه الالکم
 دریا فتنه لکن برانده گوشش این برید البخت بریدن گوش ازین مستهتر

جنگ + سورۃ البقرۃ + الم بعضی گفته اند که نام سورۃ است و بعضی گفته اند
 که سوگ است بحرکت مقطعات و هر حرفی که در او اهل سورۃ است الف آلا و
 و لام لطف او و میم ملک او نماز بحث سود نکرد و السج سود کردن است و قد اتش
 افروخت استیقا و اتش افروختن الصیّب باران البقوضه کبشه البعوضه
 جماعت کسبک خون ریزد السفک خون ریختن فاذلها بجنبانید شان الازلا
 بجنبانیدن البقل تره القصار مخیار القوم گندم و سیر العنسی نسک البعلین سیر
 اذنی فرومایه و اندک الفارض کما و سیر العوان میان جوان و سیر القون جماعت خضراء
 قاقچ زرد و شمشیر یک فاذلها راتم خصوصیت را بر یکدیگر انداختید الا و ارم خصوص
 یکدیگر انداختن آشپز و در خورانیده شدند الا شراب و خورانیدن بلبل نام
 پیادست نازت و نازوت نام دو فرشته راجعاً بتوین و شطام
 بخت جهودان و ترسایان مشابیه جای از گشودن الصبغة وین شطرسوی و
 در القیلة انچه و بسوی آن آرد الصفا و المروة نام دو کوه است اعمار
 عمر و کردن المروة سعروت الشطیخ اطاعت کردن و طاعت افروزی الحف
 میل کردن و یقوتنه توانند او را الا بطنة تو شستن رمضان نام ماه غنایان بکاران
 از وقت مجامعت کردن و فخر الشیخ تا اول جماعت کند یا شمس وین از زمان فرا

المباشرة جمع کردن الایام ماه بالامسال ماه اختصار هم باز داشته شود الاخصار
 باز داشتن استنیر آسان شد تزود و نوشتن بگیرد التزود نوشتن برگرفتن الزاد
 نوشته تعجل کشاید الشجیل کشتافتن المشع جایی که حاجیان بعرفات هستند المشاعر
 جماعت لا تخشکم هراینه گزند سازند شما الاغنائت گزند رسانیدن یولون گزند
 خوردن الایام سوگند خوردن القربی نمازی زنان و پیاکی التحول کسپال جولین دو
 سال قشر ضعیف او بیدار گیرید الاشتهر صنایع شیعیه کبودک خواستن غرضتم پوشیده گویند
 الخطیبه زن خواستن المقتر در ویش الاقتار در ویش شدن الوقت هزاره ریاضات
 نام ملک است جالوت نام کافریت و لایوده و گرانبار نکند او را الا و گرانبار کردن
 لم یثبت الحال کشت التثنه احوال کشتن طعام و شراب منتشر کردن و نه نام
 الاثنا زنده کردن و مائل کردن قصص پاره کن شان الصد پاره پاره کردن
 الصفوان سنگ ساده و بشن الصلک سنگ کشتن و سخت کردن روی و خاک
 نباشد الوابل باران بزرگ قطره الاخصار گرد باد الاختراق بسختی کتف مضاعف
 چشم فرا گیرید الاعمال ششم فرا گذر فتن الحاقا الحاح کردن فی التخیط دیوانه کردن
 المس دیوانگی یزنی افزون کند العصر تنگدستی النظره زمان داون
 المیسره فزاح وستی الایام امل کردن و پر کردن و اخف غفلت

بجستجای ما را فائز تر نماید و ده ما را علی انفعولم انکار برین برگرداند

کتاب الطب

بعد از وصوله برای رزین اولی الابصار و خوردن ذوی الاستیبار مخفی
و محتجب نماید که درین آوان مینیت اقتران نماید طالب جاد وانی و عروس مقاصد
و دوهانی یعنی نسخه مستخلص المعانی که مشتمل بر لغات کتاب ریاضیه و بایامی
سفر اطراف زمان بقراط دوران مورد عنایات ایزدی حکیم میگردانند که بکلی
همه فیض طوبی شان آفتاب بکاسب خیرات و ادخار ذخائر
حسانت است حلایط طبع پوشیده و حتی الامکان در تریزین و توشیح آن
به توشیح و تصحیح جدید طبع بکار رفت امید که منظور نظر نگار گران انصاف پسند
شده طبع طابع خواص و عوام و مقبول طوائف انام گردد

۲
در قفسه اسرار و کتب
تجارب آزاده

این کتاب در
کتابخانه این نسخه
گردیده و شکلات
در سال ۱۳۰۵
طبع شده است

این کتاب در
کتابخانه این نسخه
گردیده و شکلات
در سال ۱۳۰۵
طبع شده است

بسم الله الرحمن الرحيم

0.91

65-1111-10

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سورة الكافرون مكية قل يا ايها الكافرون لا اعبد بالشرك	سورة الفاتحة مكية الفاتحة ما الفاتحة	سورة الضحى مكية واضحى الليل اوتى واضحى الليل اوتى	سورة التين مدنية بسم الله الرحمن الرحيم
سورة النصر مكية اذا جاء نصر الله والفتح	سورة النجم مكية النجم النجم	سورة الشرح مكية الم شرح لك صدر	سورة التين مكية والتين التين
سورة المائدة مكية تبسم يا ابي لب	سورة العصر مكية والعصر ان الانسان لفي	سورة التين مكية والتين التين	سورة التين مكية والتين التين
سورة الاخلاص مكية قل هو الله احد الله الصمد	سورة النجم مكية ويل لكل همزة لمزة الذي هم	سورة التين مكية والتين التين	سورة التين مكية والتين التين
سورة الفلق مكية قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق	سورة الفيل مكية الم تركيف فقل ربك يا صلي الفيل	سورة الفيل مكية والفيل الفيل	سورة الفيل مكية والفيل الفيل
سورة الناس مكية قل اعوذ برب الناس ملك الناس	سورة الفيل مكية والفيل الفيل	سورة الفيل مكية والفيل الفيل	سورة الفيل مكية والفيل الفيل
سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم
سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم
سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم	سورة النجم مكية النجم النجم

